

# حیوانات، اعضای بدن و خصلت‌های آنها به مثابه مفاهیمی

## شناختی در مفهوم‌سازی زبان فارسی

فریده حق‌بین<sup>۱</sup>

### چکیده

حیوانات و مجموعه ویژگی‌های ظاهری و رفتاری آنها از نخستین مفاهیمی است که بشر در می‌یابد و به ایجاد مقوله شناختی مهمی منتهی و سپس مفهوم‌سازی و در زبان بازنمایی می‌شود. در این نوشته این مفاهیم به مثابه حوزه‌های مبدأ در شکل‌گیری مفاهیم استعاری و نیز در چند معنایی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

**واژه‌های کلیدی:** زبان‌شناسی شناختی، مفاهیم پایه، حیوانات، استعاره شناختی، چند معنایی

### ۱- مقدمه

جریان یک‌سوگی<sup>۲</sup> نگاشت<sup>۳</sup> در شکل‌گیری استعاره‌ها، تغییر معنی و شکل‌گیری روابط مفهومی و پیش-نمونه‌های مفهومی از دغدغه‌های زبان‌شناسان شناختی در سال‌های اخیر است. آنچه در این جستار مد نظر قرار دارد این است که «حیوانات» و مجموعه‌ای از خصوصیات، رفتارها و ویژگی‌های فیزیکی و رفتاری آنها برای فارسی‌زبانان به مثابه پایگاه مفهوم‌سازی واقع می‌شود و در قالب صورت‌های زبانی مختلف بازنمایی می‌گردد. این صورت‌های مختلف عبارتند از گروه‌های فعلی (ساده یا مرکب) که تعبیرات آنها اشاره به خوی و خصلت‌های خاصی (در حیوانات) دارد. اسم‌ها و گروه‌های اسمی که اشاره به همین خوی و خصلت‌ها دارند و البته موارد فوق در فرایند استعاره وارد می‌شوند. همچنین، کلمات (ساده یا مرکب) که با توجه به شباهت ظاهری حیوان یا عضوی از بدن آن و یا رفتار حرکتی در هنگام شکار یا تعقیب شکار و غیر آن ساخته و به عنوان واژه چند معنا عمل می‌کنند و معمولاً برای نام‌گذاری ابزار آلات و ادوات مختلف به کار می‌رود.

در پژوهش حاضر ابتدا به مفهوم شناخت پرداخته می‌شود. آنگاه استعاره و انواع آن معرفی و سپس به رابطه مفهومی چند معنایی اشاره کوتاهی می‌گردد.

---

faridehaghbin@yahoo.com

<sup>۲</sup>- unidirectionality

<sup>۳</sup>- mapping

<sup>۱</sup>- دانشیار، گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهراء

## ۲- شناخت در برابر شناخت

شناخت در رویکردهای مختلف زبان‌شناختی تعبیرهای متفاوتی دارد. در تعبیر کلان، هر رویکردی که شالوده زبان را ذهن انسانی بداند و توصیف زبان‌شناختی را فرضیه‌ای در ارتباط با حالات ذهنی فرض کند، شناختی محسوب می‌شود. از این حیث زبان‌شناسی زایشی، معنی‌شناسی شرط صدق<sup>۱</sup> و زبان‌شناسی شناختی در یک موضع قرار می‌گیرند. اما در تعبیر خرد هر یک از این نگرش‌ها در وجهی متفاوت، شناخت را بررسی و ارزیابی می‌کنند. معنی‌شناسی شرط صدق به عنوان یکی از گرایش‌های مهم و رایج در معنی‌شناسی بر این باور است که شناخت، ساختاری گزاره‌ای و محمل صدق و کذب است. به عبارت دیگر معرفت‌بشری با رجوع به اشیاء و پدیده‌ها و وقایع جهان خارج تعیین می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۸۶). از این سخن چنین برمی‌آید که شناخت در معنی‌شناسی شرایط صدق حاصل کنش‌های آگاهانه ذهن است و متضمن ادراکی است که فعالانه و آگاهانه به دست می‌آید.

رویکرد دوم در خصوص ماهیت شناخت متعلق به زبان‌شناسان زایشی است. پس از جنگ جهانی دوم دو رویداد مهم موجب توجه به فلسفه ذهن و رابطه بین زبان و اندیشه شد؛ نخست افول رفتارگرایی در روان‌شناسی که با وجود پیشرفت‌هایی که در برخی اشکال آموزشی از طریق شرطی‌سازی حاصل کرده بودند، به دلیل تعمیم‌ناپذیری ایده‌هایشان هیچگاه موفق به تبیین جنبه‌های مختلف تفکر نشدند و این امر موجب شد تا رفتارگرایی در موضع ضعیفی قرار گیرد؛ دوم اختراع رایانه، تحقیقات و آثار آلن تورینگ<sup>۲</sup> در ریاضیات و فراریاضیات و مبانی نظام‌های محاسباتی که از پیش از جنگ جهانی آغاز شده بود سرانجام پس از جنگ به اختراع رایانه و گسترش تحقیقات در زمینه هوش مصنوعی منجر شد. این دو رویداد بر تفکر فلسفی چامسکی و زبان‌شناسان زایشی تاثیر گذار بود تا جایی که افرادی همچون مار<sup>۳</sup> (۱۹۸۲) که معتقد به محاسباتی و الگوریتمی بودن فرآیندهای ذهنی بودند، تهیه مدل پردازش زبان در ذهن را از مهمترین وظایف پژوهشگران دانستند (ابرلندر<sup>۴</sup>، ۲۰۰۶). از این رو در زبان‌شناسی زایشی ضمن اعتقاد به این امر که زبان دارای مبانی ذهنی است بر این باورند همان گونه که روابط رقومی و جبری در ریاضیات فطری و ژنتیکی است، روابط نحوی در زبان نیز فطری و ژنتیکی است، همچنین نظر فودور مبنی بر حوزه‌ای بودن و نفی یکپارچگی شناخت را تصدیق و تایید می‌کنند. فودور<sup>۵</sup> (۱۹۸۳) ضمن تاکید بر حوزه‌ای بودن ذهن این را نیز تصریح می‌کند که ارتباط بین حوزه‌های مختلف محدود است. او بر این باور است که پردازش زبان با حوزه‌هایی سروکار دارد که به طور خودکار عمل می‌کنند به عبارت دیگر عملکرد آن با عملکردهای استدلالی (آگاهانه) متفاوت است.

<sup>۱</sup> - turth conditional semantics

<sup>۲</sup> - Alan Turing

<sup>۳</sup> - Marr, D.

<sup>۴</sup> - Ober Land, J.

<sup>۵</sup> - Fodor, J.A.

اما زبان‌شناسان شناختی، شناخت را از منظری کاملاً متفاوت از معناشناسان شرط صدق و پیروان نگرش زایشی تبیین می‌کنند. لیکاف و جانسون (۱۹۹۲: ۱۰-۱۴) بیان می‌دارند که در زبان‌شناسی شناختی، شناخت به هر نوع فعالیت یا ساختار ذهنی اطلاق می‌شود که شامل کنش‌های ناخودآگاه مانند درک و پردازش ناخودآگاه تصاویری است که از برابر دیدگان ما به طور غیر ارادی می‌گذرد و هم شنیدن صداهایی که گوش در معرض آنها قرار می‌گیرد و نیز شامل کلیه کنش‌های آگاهانه و ارادی ذهن است که منجر به ادراک می‌گردد.

از این حیث حافظه نیز امری شناختی محسوب می‌شود و کلیه فرآیندها و تجربه‌هایی که آگاهانه یا ناخودآگاه به دست می‌آیند شناختی محسوب می‌شوند.

تیلور<sup>۱</sup> (۲۰۰۶) می‌نویسد زبان جنبه یکپارچه‌ای از شناخت است که تعامل ملاحظات اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی، ارتباطی، نقشی و فرآیندهای ذهنی را منعکس می‌سازد و تنها می‌تواند در بافت نگرشی واقع‌گرایانه درک شود. بنابر این در رویکرد شناختی اعتقاد به یکپارچگی شناخت ذهنی این امکان را به زبان‌شناسان شناختی بخشیده است تا هیچ بخش یا به اصطلاح مولفه‌ای از زبان را برجسته‌تر از سایر مولفه‌ها نبیند. به عبارت دیگر علاوه بر جنبه‌های شناختی روابط بین سازه‌های زبان که در نحو و به طور کلی دستور زبان زایشی قابل حصول است به جنبه‌های شناختی که در معنی و حتی در گزاره‌ای زبان وجود دارد، توجه نمایند.

سوئیترز<sup>۲</sup> (۱۹۹۳: ۶) معتقد است برخی از نظریه‌پردازان در پذیرش قاطعانه این نظر که شناخت، برش کلمه زبان است مقاومت می‌کنند؛ او در تبیین چرایی این امر دو دلیل را ذکر می‌کند، نخست آن که زبان‌شناسان امیدواراند بدون اتکا به سایر توانایی‌های انسان از عهده تجزیه و تحلیل زبان به طور نسبی برآیند. دلیل دوم مسئله سپیر- ورف است، اگر این رابطه وجود دارد- چرا در جهت‌های دیگر وجود نداشته باشد؟ شاید مقوله‌های زبان‌شناختی نظام شناختی ما را تشکیل دهد. در واقع سپیر- ورف معتقد بودند که این زبان است که مبانی معرفت شناختی ذهن را شکل می‌دهد. سوئیترز (همان: ۷) ادامه می‌دهد شواهدی در دست است که نشان‌دهنده تاثیر شکل‌دهنده شناخت انسان بر زبان وی است و نه بر عکس. نمونه و شواهدی بر این مدعا اصطلاحات مربوط به رنگ و موقعیت‌های مکانی است.

یکی از مهمترین مستندات شناخت‌بنیاد بودن زبان «استعاره» است که توجه به ویژگی‌های آن کارکردهای مختلف هم معنای اسامی حیوانات را روشن می‌سازد.

### ۳- استعاره

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۵) جوهر استعاره را درک و تجربه چیزی از یک نوع به واسطه چیزی از نوع دیگر می‌دانند. آنها معتقدند استعاره به ما این امکان را می‌دهد تا مفاهیم و تجربه‌های انتزاعی نامشخص

<sup>۱</sup> - Taylor, J.R.

<sup>۲</sup> - Swetser, E.

را به کمک مفاهیم و تجربه‌های عینی مشخص، مقوله‌بندی کنیم و یا حتی مفاهیم جدید و ناآشنا را با استفاده از الگوبرداری‌ها یا نگاشت‌های بین حوزه‌های مفهومی، مشخص و معین سازیم. تیلور (۱۹۹۵: ۱۳۲-۱۳۳) معتقد است آنچه باعث برانگیختن استعاره می‌شود تلاش برای فهم است. او با الهام از نظریه تعاملی استعاره بلیک<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) استعاره را مفهوم‌سازی در یک قلمرو شناختی بر حسب مولفه‌های مرتبط در قلمرو شناختی دیگر می‌داند.

لیکاف (۱۹۸۷: ۲۷۶-۲۷۷) سه رکن مهم در شکل‌گیری استعاره را به صورت زیر توصیف می‌کند، ۱- خصوصیات و جزئیات حوزه مبدأ، ۲- خصوصیات و جزئیات حوزه مقصد، ۳- همبستگی قاعده‌مند و ساختاری در تجربه روزمره بین حوزه مبدأ و مقصد که باعث برانگیختگی نگاشت می‌شود. در واقع او (۱۹۸۷) بر این باور است که استعاره حاصل نگاشت بین قلمرو مبدأ و مقصد در نظام مفهومی است. کووچش<sup>۲</sup> (۲۰۰۲: ۱۶-۲۴) ضمن تاکید بر ناخودآگاه بودن نگاشت‌های نظام‌مند بین حوزه مبدأ و مقصد در شکل‌گیری استعاره، فهرستی از حوزه‌های مبدأ و مقصد را همراه با مثال‌های مرتبط ارائه می‌دهد؛ وی حوزه‌های مبدأ و مقصد را به شرح زیر بر می‌شمارد:

حوزه مبدأ: اعضای بدن، سلامت و بیماری، حیوانات و اعضای بدن آنها، گیاهان، ساختمان‌ها، ابزار و ماشین آلات، ورزش‌ها و بازی‌ها، پول و معاملات اقتصادی، آشپزی و غذا، گرما و سرما، روشنایی و تاریکی، نیروها، حرکت و جهت‌ها.

حوزه مقصد: احساسات، امیال، اخلاقیات، تفکر، جامعه/ ملت، سیاست، اقتصاد، روابط انسانی، ارتباط، زمان، زندگی و مرگ، مذهب و رویداد و فعالیت‌ها.

### ۳-۱- انواع استعاره

کووچش (همان: ۳۳-۳۸) استعاره را به سه دسته استعاره ساختاری<sup>۳</sup>، استعاره هستی‌شناختی<sup>۴</sup> و استعاره جهت<sup>۵</sup> تقسیم می‌کند. در استعاره ساختاری قلمرو مبدأ ساختاری نسبتاً غنی از دانش را برای مفهوم مقصد فراهم می‌سازد به عبارت دیگر، نقش شناختی این استعاره آن است که به گوینده این امکان را می‌دهد که مقصد A را به وسیله مبدأ B بفهمد و درک کند. در واقع به کمک نگاشت‌های مفهومی بین اجزا A و اجزاء B، این فهم محقق می‌شود. به عنوان مثال، درک مفهوم زمان به کمک برخی عناصر پایه مثل اشیاء فیزیکی، موقعیت‌های مکانی آنها و حرکت‌شان. استعاره هستی‌شناختی، ساختار شناختی اندکی را برای مفاهیم مقصد در مقایسه با استعاره ساختاری فراهم می‌سازد. به نظر می‌رسد نقش آنها صرفاً تعیین جایگاه و موقعیت هستی‌شناختی مقولات کلی مفاهیم انتزاعی مقصد باشد، یعنی آنچه ما

<sup>۱</sup> - Black

<sup>۲</sup> - Kovecses

<sup>۳</sup> - structural metaphor

<sup>۴</sup> - Ontological metaphor

<sup>۵</sup> - Orientational metaphor

درک می‌کنیم ناشی از تجربیات ما از اشیاء، مواد و ظروف است بدون اینکه بخواهیم دقیقاً مشخص کنیم که منظور چه نوع شیء، ماده و ظرفی است. از آنجا که دانش ما از اشیاء، جوهرها و ظروف محدود به سطحی عمومی است، ما نمی‌توانیم از این مقولات برای درک بهتر قلمرو مقصد استفاده کنیم.

معهداً تعیین جایگاه و موقعیت پدیده‌ها بر حسب اشیاء، جوهر و غیره برای بخش زیادی از تجربیات ما حائز اهمیت است. برای مثال ما واقعاً نمی‌دانیم ذهن چیست اما آن را به عنوان یک چیز در می‌یابیم. به طور کلی، استعاره‌های هستی‌شناختی، برای ما امکان مشاهده ساختار متصور را در جایی که کمترین ساختار، ایجاد شده یا اصلاً ساختاری وجود ندارد فراهم می‌سازد مانند:

قلمروهای مقصد	قلمروهای مبدأ
ماهیت‌های غیر فیزیکی یا انتزاعی (مانند: ذهن) رویدادها (مانند: رفتن به مسابقه) و فعالیت‌ها (مانند: به کسی سر زدن)	شیء فیزیکی ←
فعالیت‌ها (مانند: دویدن در بازی)	جوهر ←
اشیاء فیزیکی توصیف نشده (مانند: قطعه زمین بی-درخت در جنگل)	ظرف ←
سطوح فیزیکی و غیر فیزیکی (مانند: اراضی مسطح و چشم انداز به صحرا)	←
حالات (مانند عاشقی)	←

### ۳-۱-۱- رابطه مفاهیم حوزه مبدأ و مقصد

برای مثال، با در نظر گرفتن ترس به عنوان شیء، آن را به مثابه دارایی «دارایی خود» یعنی چیزی که «مال من» است می‌توان تصور کرد. بنابر این به لحاظ زبانی می‌توان عباراتی مثل «ترس من»، «ترس تو» را تولید کرد. همچنین اگر تجربه «غیر شیء» از طریق استعاره هستی‌شناختی موقعیت شیء را بیابد، در این صورت می‌تواند به وسیله استعاره ساختاری، ساختمند شود. اگر ذهن به عنوان یک شیء مفهوم‌سازی شود از آن صورت می‌توان استعاره «ماشین» را برای آن به کاربرد مثل «ذهن زنگ زده». انسان‌پنداری صورت دیگری از استعاره هستی‌شناختی است که در آن به ماهیت‌های غیر انسانی کیفیت‌های انسانی داده می‌شود مثال: «نظریه او گویای/ بیانگر رفتار جانوران در خارج از محیط‌های طبیعی است».

استعاره جهتی در مقایسه با استعاره هستی‌شناختی ساختار مفهومی کمتری را برای مفاهیم مقصد به دست می‌دهد. نقش و کارکرد شناختی این نوع استعاره ایجاد سلسله مفاهیم منسجم مقصد در نظام مفهومی ما است. نام استعاره جهتی از این واقعیت گرفته شده که بیشتر استعاره‌هایی که این نقش را دارند، متضمن جهت‌گیری مکانی پایه، مانند بالا-پائین، کانون-حاشیه و غیره است. شاید برگزیدن نام

دیگری مانند «استعاره انسجامی» که بیشتر با نقش شناختی آن همخوانی دارد مناسب‌تر می‌بود. در هر حال، منظور از انسجام اشاره به متحدالشکل بودن مفاهیم مقصد در مفهوم‌سازی است. برای مثال مفاهیم زیر همه سوگیری به سمت «بالا» دارند در حالی که متضاد آنها به سمت «پائین» سوگیری دارند.

۱- زیاد بالا است و کم پائین : صدا تو نبر بالا، صدا تو بیار پائین. درآمد او بالاست، درآمد برایش پائین است.

۲- خوشحالی بالا و ناراحتی پائین : روحیه رزمندگان بالاست.

۳- کنترل بالا و فقدان کنترل پائین :

- او در این اداره موقعیت بالایی دارد.

- او زیر دست من است.

- او تحت کنترل است.

#### ۴- چندمعنایی

چندمعنایی به معانی مختلف یک واژه در موقعیت‌های کاربردی مختلف اشاره دارد. چندمعنایی یکی از زمینه‌های مورد علاقه واژگان‌نگاران است، آنها به جنبه‌هایی از معنای کلمه تاکید دارند که محدود به قرارداد و ثابت است و چون به معنای خارج از بافت توجه ندارند دست‌یابی به معنای پیش فرض را بیشتر مد نظر قرار می‌دهند (کرافت<sup>۱</sup> و کروز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴ : ۱۱۱). اما از سوی دیگر در همه زبان‌ها واژه‌های دیگری وجود دارد که علیرغم داشتن صورت کاملاً یکسان چه در نوشتار و چه در تلفظ چنان معنای آنها دور از هم می‌نماید که برای آنها در نظام روابط مفهومی مقوله دیگری به نام «هم‌نامی»<sup>۳</sup> قائل‌اند که البته می‌تواند در صورت‌های هم‌آوایی<sup>۴</sup> یا هم‌نویسی<sup>۵</sup> و یا هر دو ظاهر شود (سعید<sup>۶</sup>، ۲۰۰۹ : ۶۳-۶۵). واژگان-نگاران معمولاً در تهیه فرهنگ‌ها، چند معناها را ذیل مدخل واحدی قرار می‌دهند زیرا منشأ شکل‌گیری چند معنایی را بسط استعاری دانسته و قائل به وجود شباهت بین معانی واژه می‌دانند در حالی که هم‌نام-ها را در مدخل‌های مجزا درج می‌کنند زیرا معتقدند هم‌نام‌ها واژه‌های مختلفی‌اند که صورت تلفظی و احياناً نوشتاری یکسان دارند و داشتن تلفظ یا نویسه مشابه ممکن است بنا به دلایل مختلف تاریخی و تحولی رخ داده باشد. قصد بر این نیست تا در اینجا به این مطلب بپردازیم که نمونه‌های ارائه شده باید

<sup>1</sup>- Craft, W.

<sup>2</sup>- Cruse, A.

<sup>3</sup>- default meaning

<sup>4</sup>- homonymy

(هم‌نامی، واژه‌ای است که دارای تلفظ و گاهی صورت نوشتاری یکسان و معانی متفاوتی است مثل شیر (حیوان / خوراکی) ابزار قطع و وصل آب).

<sup>5</sup>- homophony

(هم‌آوایی مانند واژه‌های خوار و خار که تلفظ یکسان اما معنای متفاوت دارند).

<sup>6</sup>- Saeed, J.I.

در زمره چند معناها یا هم‌نام‌ها قرار گیرند بلکه هدف پرداختن به مفهوم «حیوان» به مثابه حوزه مبداء است.

## ۵- حیوان و استعاره

حیوان‌پنداری که در ادبیات نیز همواره منشأ شکل‌گیری استعاره در مفهوم سنتی آن بوده است در استعاره شناختی نیز به عنوان منشأ پیدایش عبارات زبانی مطرح است. مطالعه رفتار حیوانات و مشاهده اندام ظاهری آنها و توانایی‌های خاص آنها و شباهت بین آنها و برخی از رفتارهایی که در انسان‌ها مشاهده می‌شود باعث ساخت صورت‌های زبانی خاصی شده است. بدیهی است که انسان به عنوان عالی‌ترین مخلوق خداوند هم از حیث رفتار و هم خوی و خصلت‌ها باید برتر و میری از کنش‌های حیوانی باشد، از این رو به کارگیری این عبارات در مورد انسان و یا نامیدن او با این تعبیرات (به جز چند مورد) جنبه توهین و تحقیر در زبان یافته است.

فهرست مختصری از این عبارات که به صورت فعل مرکب یا فعل گروهی به کار می‌روند همراه با نام حیوان مورد نظر و صفت آن و معنی آن در زبان فارسی به شرح زیر است:

- بوکشیدن (صفت سگ): تلاش برای فهمیدن راز دیگران
- شاخ درآوردن (شاخ عضوی از بدن برخی چهارپایان است مثل بز، گوزن، گاو میش و غیره): تعجب کردن
- دم داشتن (عضوی از بدن اغلب پستانداران و چهارپایان / نشانه حیوانیت): باعث تعجب دیگران شدن و اغلب همراه با شاخ با هم به کار می‌رود.
- دم درآوردن (عضوی از بدن اغلب پستانداران و چهارپایان / نشانه حیوانیت): گستاخ و پررو شدن
- پا روی دم کسی گذاشتن (عضوی از بدن اغلب پستانداران و چهارپایان / نشانه حیوانیت): کسی را عصبانی کردن
- در سوراخی خزیدن (صفت مار و موش و غیره): پنهان شدن
- رنگ عوض کردن (صفت آفتاب پرست): نداشتن ثبات در عقیده و عمل
- پوست انداختن (صفت مار): رنج و سختی کشیدن
- نیش زدن (صفت مار و عقرب و زنبور و غیره): دیگران را با سخنان کنایه آمیز آزردن
- شکلک درآوردن (صفت میمون و شمپانزه): تقلید رفتار دیگران به قصد تمسخر
- غرغر کردن (صفت سگ سانان): غرولند کردن به قصد گلایه و شکایت
- نعره کشیدن / زدن (صفت شیر و خرس و غیره): فریاد کشیدن ناشی از عصبانیت
- از این شاخه به آن شاخه پریدن (صفت پرندگان و برخی حیوانات مثل سنجاب و میمون): تغییر دائمی عقیده و رفتار و یا تغییر دائمی موضوع گفتگو.
- موارد فوق الذکر و موارد مشابه دیگر دارای بار منفی‌اند اما موارد اندک دیگری نیز وجود دارد که تعبیر منفی ندارند البته تعدادشان کاملاً کمتر است مثل:

- پر و بال درآوردن (صفت پرندگان): خوشحال شدن
- پر و بال درآوردن / بازکردن (صفت پرندگان): کارهای جسورانه که نشانه بلوغ و کمال است، انجام دادن، میدان عمل پیدا کردن.
- چهچهه زدن (صفت بلبل و قناری): تحریر به صدا دادن و آواز خوش سر دادن
- تخم دو زرده کردن (صفت مرغ مرغوب): کار خارق العاده کردن
- شماری از اسامی حیوانات برای اطلاق به انسان‌ها به کار می‌رود که با توجه به صفت مورد نظر در اطلاق عموماً جنبه توهین و تحقیر دارد به جز موارد اندکی که به آنها اشاره خواهد شد مانند:
- مارمولک (منفی): موذی
- روباه (منفی): حيله‌گر
- خرس (منفی): تنبل، چاق و پرخور
- میمون (منفی): زشت، مقلد و تکرارکننده رفتار دیگران
- ماهی (منفی): فراری
- خر / الاغ (منفی): ابله، احمق، پرکار
- موش (منفی): ترسو
- سگ (منفی): عصبانی و پرخاشگر
- گاو (منفی): احمق
- طوطی (خنثی): تکرارکننده کلام
- طاووس (مثبت): زیبا
- ماهی (مثبت): زیبا
- شیر (مثبت): شجاع
- وزغ (منفی): زشت
- عقرب (منفی): کسی که با کلامش دیگران را آزار می‌دهد.

## ۶- حیوان و چند معنایی

حق‌بین (۱۳۸۹) بر این باور است که به لحاظ تاریخی بین مفاهیم پایه شناختی و شناخت نخستین و ابتدایی‌ترین پدیده‌ها ارتباط وجود دارد. بدیهی است حیوانات در زمره نخستین پدیده‌هایی‌اند که انسان از اولین روزهایی که در زمین هبوط کرد آن را شناخت، با آن ارتباط برقرار کرد و آن را به خدمت خود درآورد. شاید بین این مطلب که نام حیوانات یا اعضای بدن آنها برای اطلاق به ابزار و ادوات به کار می‌رود و استفاده بشر از حیوانات در طول تاریخ ارتباطی وجود داشته باشد. در هر حال، به جز موارد اشاره شده در بخش ۵ که جریان شکل‌گیری استعاره را از حیوان به عنوان مفهومی عینی به خوی و خصلت‌ها به عنوان مفهومی ذهنی، نشان می‌دهد، در اینجا به ذکر مواردی از زبان فارسی می‌پردازیم که به دلیل



شباهت در رفتار و نوع حرکت و جنبش حیوان و عملکرد ابزاری که از نام حیوان برای نامیدن آن استفاده شده، نمی‌توان به جز چند معنایی نام دیگری برای توصیف رابطه مفهومی موجود در آن اتخاذ کرد و ضمناً نمونه مناسبی از جریان شکل‌گیری مفهوم از عینی به عینی نیز محسوب می‌گردد.

- شترگلو(عضو بدن): لوله‌ای که به دلیل شکل خمیدگی آن باعث انتقال آب از یک سطح به سطح دیگر می‌شود.

- چشم‌گره(عضو بدن): چراغ‌های کوچک راهنما که در کف خیابان‌ها و جاده‌ها برای هدایت مسیر نصب می‌کنند.

- سگ‌دست(عضو بدن): قطعه‌ای است در اتومبیل که جزء دستگاه نیروی محرکه محسوب می‌شود.  
- شغال‌دست(عضو بدن): قطعه‌ای است در اتومبیل که جزء دستگاه نیروی محرکه محسوب می‌شود و عملکرد آن به دنبال عملکرد سگ‌دست است(در رفتار عملی گفته می‌شود معمولاً شغال در پی سگ به دنباله گله می‌رود).

- خروسک: پیچ کوچک شبیه تاج خروس

- مرغک: نوع پیچ کوچک(در خیاطی) وصله‌ای سه گوش که در فاق شلوار یا آستین برای گشاد کردن لباس می‌دوزند.

- خرک: چهارپایه‌ای که قسمت فوقانی آن شبیه پشت خر است و در ورزش ژیمناستیک استفاده می‌شود.  
- خربله: چرخ چاه

- خرپا: چوب کلفت یا میله آهنی که به صورت شمع یا عمودی زیر چیزی قرار می‌دهند تا فرو نریزد.

- چلچله: ابزاری است که در شبکه‌های آبرسانی برای قطع و وصل کردن جریان آب به کار می‌رود.

- دراجه: (پرنده‌ای شبیه کبک): از آلات جنگ‌های قدیم، دوچرخه امروزی

- ملخ: ابزاری که در موتور هواپیما از نیروی باد بهره می‌گیرد.

- پروانه: ابزاری در قایق و کشتی و سایر دستگاه‌های مشابه از نیروی آب یا باد بهره می‌گیرد.

- زنبورک: نوعی سلاح مثل توپ یا پیکان کوچک که روی شتر می‌بستند.

- زنبوری: نوع چراغ دستی که از سوخت نفت و غیره استفاده می‌کند.

- سگک: حلقه‌ای کوچک که با قلاب روی لباس یا کیف یا کفش و غیره دوخته می‌شود.

- سنجاقک(سنجاق) که خود نوعی گیره است منشأ شکل‌گیری نام حشره‌ای است با ظاهری شبیه سنجاق که به آن سنجاقک می‌گویند ابزاری است که در سوراخ سرپیچ‌ها قرار می‌دهند تا مهره‌ها هنگام حرکت باز نشوند.

- حلزونی: نوعی فنر با شکل حلزون

- کرم/اکرمک: وسیله‌ای است که در مدخل ورود و خروج هوا در لاستیک‌ها و تایرها مانع خروجی هوا می‌شود.

- خرسک: نوعی قالی ضخیم که بافت آن شبیه پوست خرس است.

ابزارهای دیگری نیز وجود دارند که از نام حیوان به عنوان صفت و توصیف ابزار مورد نظر استفاده می‌شود مانند چراغ موشی، آچار کلاغی، چراغ زنبوری.

## ۷- جمع‌بندی

در نوشتار حاضر تلاش شد تا مفهوم سازی در زبان فارسی بر مبنای حوزه شناختی حیوانات و خصلت‌های انسانی و رفتاری آنها در قالب استعاره و چند معنایی مورد بررسی قرار گیرد. نکته قابل توجه این بود که نسبت دادن خصلت‌های حیوانات به انسان غالباً بار منفی به همراه دارد. ضمناً چندمعنایی نام حیوانات و بسط به حوزه ابزار و ادوات فرایندی پربسامد در زبان فارسی است و نکته جالب توجه در این باره این است که نشانگر مفهوم‌سازی از حوزه شناختی عینی به عینی است.

## منابع

- حق بین، فریده (۱۳۸۹)، «روندهای شناختی - مفهومی و منشأ زبان»، فصلنامه پازند، شماره ۲۲-۲۳، ص. ۳۷-۴۳.
- قائم‌نیا، علی رضا (۱۳۸۶)، «زبان‌شناسی شناختی و مطالعات قرآنی»، مجله ذهن، شماره ۳، ص. ۲۵-۳۰.
- Black, M. (1962). *Models and Metaphors*, Ithaca: Cornell University Press.
- Craft, W. and Cruse, A. (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fodor, J.A. (1984). *The Modularity of Mind*, Cambridge, MA: MIT press.
- Kovcses, S. (2002). *Metaphor, A Practical Introduction*, Oxford: Oxford University press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago: Chicago University press.
- Lakoff, G and Johnson, M. (1980 (2003)). *Metaphors We Live by*, Chicago: the University of Chicago press.
- Marr, D. (1982). *Vision*, San Francisco: Freeman
- Oberlander, J. (2006). "Cognitive Science: Overview" *Encyclopedia of Language and Linguistics* 2nd edition, editor in chief: K. Brown, Elsevier pp. 569 – 582
- Saeed, J.I. (2009). *Semantics* (3rd edition) Viley – Blackwell.

Swetser , E. (1993). *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantic Structure*, Cambridge:Cambridge University press.

Taylor, J.R. (1995). *Linguistic Categorization: Prototypes in Linguistic Theory*, Clarendon press.

Taylor, J.R.(2006). "Cognitive semantics" *Encyclopedia of Language and Linguistics* , 2 nd edi.by K.Brown, Elsevier pp. 569- 582.

سلسله ادب

---